

اشتباه در فهم عبارات ابن سینا

در شماره نهم مجله مهرمقالتی بنظر آمد که متضمن تقدیرمقاله ناچیز این بنده کمترین بعنوان «حکمة المشرقین و مشرقیین و مغربیین در اصطلاح ابن سینا» بود. مقاله مذکور شامل چند قسمت است که باید از یکدیگر تفکیک شود و هر یک جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد.

نخستین بخش آن متضمن اظهار لطفی است که نویسنده محترم بر بنده کرده است و من بیان خود را از سیاست‌گزاری قاصر می‌بینم و جز آنکه این محبت رامنبعث از فضیلت ذات نویسنده بدانم چاره‌ی ندارم، زیرا کسی رامستحق تشویق شمرده است که هیچگاه در حلقه اهل فضل راه نیافته و خویشتن را شایسته ستایش ندانسته است و از نیروی گویا بخش مذکور از مقاله ناقد محترم در عین اشتغال بر الطاف بی پایان و دورا ز شایسته، از هر قسمت دیگر آن مقاله بیشتر مستحق تکذیب باشد.

دومین بخش آن مقاله مشتمل است بر اثبات آنکه مراد از مشرقیین «مشرقیین تابع مکتب ارسطو اهل بغداد یا بصره نیستند» و سومین بخش آن متضمن اشتباهاتی که بگمان ناقد محترم هنگام ترجمه کلام ابن سینا از این فقیر سر زده است و بیداست اگر تحقیقی لازم باشد در دومین بخش است و من اگر بخشی در این مورد کنم از آن بابت نیست که بهر حال جوابی دفته باشم بلکه از آن رویست که بانجدید تحقیق در موضوعی که چند ماه از آن گذشته است حقیقت حال یکبار دیگر بر من روشن شود و خواننده نیز بین هم از دو متاع یکی را بتواند بفرغ بال و اطمینان خاطر انتخاب کند.

اشکال امر در آنست که نویسنده محترم هنگام بحث در معنی «مشرقیین» آن نظر را صرفاً از نویسنده فاضل مصری آقای دکتر عبدالرحمن بدوی دانسته و بنظر خود عقیده‌اورا رد کرده است و حق آن بود که آن جوان فاضل با همه گرفتاری و اشتغال بتحقیقات بیابی خود مبادرت بجواب کند ولی چون بگمان ناقد محترم این بنده کمترین «تقلید صرف و بدون مطالعه» از او کرده است باید از عهدۀ این کار بیرون آید و بنیات از «اظهار نظر آقای دکتر عبدالرحمن در باره تمیز مشرقیین و مغربیین» دفاع کند.

پیش از آغاز این دفاع و قبول این «وکالت» اجازه می‌خواهم مقدمه عرض کنم که اکتفاء بیک یادوقربنه در تحقیق و عدم توجه به همه جوانب قضیه و نسنجیدن همه موارد از سخنان کسی که می‌خواهیم حکمی درباره او کنیم، دورا ز شیوه محققان است و در صورت عدم اجتماع این شرایط اجباری در صدور حکم نداریم.

نخست باید دید که آیا در باب کلمه مشرقیین واقعا «تقلید صرف و بدون مطالعه» از آقای دکتر عبدالرحمن بدوی کرده‌ام یا نه؟

فایده تأسف است که فقط بادی بن دوسه سطر بین الهلالین در دو صفحه ۲۴ و ۲۸ از مجموعه ارسطو عند العرب مبنی بر اینکه مشرقیین و مشائین بغداد و مقریین شراح اسکندرانی ارسطو هستند، این تصور برای ناقد محترم پیش آمده است که حقیر تمام مقاله خود را «تقلید صرف و بدون مطالعه» از جامع آن مجموعه برداشته است غافل از آنکه «تقلید صرف و بدون مطالعه» حاجت با استدلال و بحث و نقل قول و ارجاع خواننده بی‌مض مآخذ ندارد مگر آنکه مقاله بنده را شرح آن دوسه سطر بدانند چه در غیر این صورت و با تقلید صرف ممکن بود بتحریر دوسه سطر مقاله اکتفا شود لا غیر.

و باز هم متأسفم از اینکه ناقد محترم زحمت یافتن این دو سطر را که اتفاقاً در موقع تحریر مقاله با آنها توجه نداشته‌ام بر خود هموار کردند ولی فرصت نیافتند که در همان مجموعه «شرح کتاب اللام» از ابن سینا و «التعلیقات علی حواشی کتاب النفس لارسطاطالیس» از ابن سینا را ببینند که جامع هر دو را باز مانده از کتاب الانصاف شیخ دانسته و در آنها بارها بکلمه «مشرقیین» اشاره شده است و اگر کسی قصد کار داشته باشد میتواند با دقت در آن اصطلاحات حقایق را دریابد.

بهر حال بر ناقد محترم پوشیده نماند که چه آقای دکتر بدوی و چه این بنده (وجه کسانی که اخیراً در این موضوع اشاراتی دارند) هیچیک مبتکر این بحث نیستیم بلکه هر دو متأثریم از یک تحقیق عالمانه دیگر که بدست محقق دانشمند فقید کارلو آلفونسو نالینو صورت گرفت و او از کبار خاورشناسان و مقدم‌مستشرقان معاصر و کسی است که قول وی در تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی حجت است.

مقاله مذکور در مجلد دهم سال ۱۹۲۵ مجله تحقیقات شرقی بعنوان «فلسفه شرقی یا اشرافی ابوعلی؟» منتشر شد. نظر نالینو در این مقاله یک امر ابتکاری تازه نیست بلکه دنباله بحثها بیست که چند تن از خاورشناسان فاضل پیش از او در این باب داشته‌اند و من از آن مقاله هم فایده برده و هم در جای خود بآن اشاره کرده‌ام ولی باز هم باید بگویم که در عین استفاده و تأثر از تحقیق عمیق دانشمند فقید ایتالیایی، مقاله من «تقلید صرف و بدون مطالعه» از مقاله آن عالم فاضل نیست بلکه بقدر طاقت و بضاعت خود و تا آنجا که لازمه یک مقاله ساده بود در این باب تحقیق کرده‌ام و گذشته از این هدف آن فاضل فقید از مقاله مذکور غرضی دیگر بود و قصد این فقیر چیزی دیگر.

بعد از این بحث سخن از کافی نبودن دلایل نگارنده این سطور بر اثبات نظر خود رفته و مواردی که بدانها استشهاد کرده‌ام رساخته مطلبی خلاف مقصود دانسته شده است!

در این مورد استنباط ناقد محترم بسیار ضعیف است زیرا اولاً نتوانسته است اجزاء عبارت ابن سینا را یکدیگر پیوند دهد و موضوعی را که بسیار روشن است در یابد و ثانیاً نخواسته است آنچه را که در نامه شیخ بکیا ابوجعفر و از مقدمه منطق حکمة المشرقیین معروف به منطق المشرقیین برمیآید با آنچه از کتاب الانصاف در دست است مقایسه کند و از آن نتیجه بگیرد بلکه فقط یکی دو مورد که آنها هم وافی بمقصود نیست استناد کرده و زود از آن گذشته است.

اینست که من اگر چه باختصار هم باشد باید در این مورد بحثی کنم تا حقیقت حال چنانکه باید روشن شود.

شیخ در نامه خود به «کیا ابو جعفر محمد بن حسین» این عبارت را دارد:

... فأخبره اني كنت صنف كتاباً سيته كتاب الانصاف وقسمت العلماء قسمين : مغربيين و مشرقيين . وجعلت المشرقين يعارضون المغربيين حتى اذا حق للدع تقدمت بالانصاف وكان يشغل هذا الكتاب على قريب من ثمانية وعشرين الف مسألة . و اوضحت شرح المواضع المشككة في القصوص الى آخر اثولوجيا هلي مافي اثولوجيا من المظمن وتكلمت على سهو المفسرين، وعلت ذلك في مدة يسيرة ما لوحرر لكان عشرين مجلدة فذهب ذلك في بعض الهزائم ولم يكن الانسخة التصنيف وكان النظر فيه وفي تلك الخصومات نزهة وانا بعد فراغي من شي، اعلمه اشتغل باعداته وان كان ظل الاعادة ثقيلاً لكن ذاك قد كان يشغل علي تلخيص ضعف البغاديه و تقصيرهم وجهلهم والآن فليس يمكنني ذلك ولا لي مهلته ولكن اشتغل بمثل الاسكندر ونامسطيوس ويعني النحوي وامثالهم ...»

چنانکه از این عبارات مستفاد میشود شیخ علما را بر دو دسته کرد: مغربین و مشرقین و آنگاه معارضه بی میان آن دو دسته ترتیب داد و بعد از روشن شدن موضوع به داورى مبادرت جست . شیخ در این کتاب که شامل بیست و هشت هزار مسأله بود شرح جایهای دشوار از آثار ارسطو را تا آخر اثولوجیا آورده و راجع به سهو مفسرین [ارسطی] در آن سخن گفته بود و آن قسمت ازین کتاب که شیخ آن را در یکی از هزیمت های علاء الدوله کا کوبه از سپاهیان غز نوی از دست داده بود مشتمل بر تلخیص اشتباهات بغدادیان (مفسران بغدادی ارسطو) و تقصیر و جهل آنان بوده است، لیکن دیگر شیخ را فرصتی نمانده بود که دوباره آن قسمت را بنویسد بلکه با شخصاصی مثل نامسطیوس و یحیی النحوی و امثال ایشان اشتغال جست .

دقت در همین مورد میرساند که :

۱ - شیخ علما را بر دو دسته مغربین و مشرقین منقسم ساخته و میان آنها در کتاب الانصاف داورى کرده بود .

۲ - در کتاب الانصاف جمیع آراء ارسطو را که مورد بحث و تفسیر و اختلاف نظر قرار گرفته بود تحت مطالعه در آورد، حتی کتاب اثولوجیا را با اعتراضاتی که بر آن در صحت یا عدم صحت انتساب آن با ارسطو موجود بوده است .

۳ - مراد از علمائی که این سینا آنان را بر دو دسته مغربین و مشرقین قسمت کرده بود، شارحان و مفسران بودند که موضوع کتاب الانصاف بحث در موارد سهو و ضعف و اختلاف آنان بوده است و چون شیخ در همین کتاب از مواضع دشوار آثار ارسطو تا آخر اثولوجیا سخن میراند پس مراد او ازین «مفسرین» و «سهو» آنان جز مفسرین ارسطو و اشتباهات ایشان نمیتوانست بود .

۴ - آن قسمت از کتاب الانصاف که شیخ تا تاریخ تحریر نامه مذکور نوشته بود، شامل ضعف بغدادین یعنی مفسرین بغدادی ارسطو و جهل و تقصیر آنان بود و شیخ قصد داشت که بعد از آن به شرح همین موارد در باب نامسطیوس و اسکندر الا فرودسی و یحیی النحوی و امثال آنان یعنی مفسرین اسکندرانی و غربی ارسطو (مغربین) بپردازد .

پس موضوع کار این سینا در کتاب الانصاف بحث در موارد اختلاف شارحان ارسطو

اعم از شارحان مشرقی و مغربی بوده است و این سینا توانسته بود موارد ضعف بغدادیان و جهل و تقصیر آنان را در فهم و شرح سخنان ارسطو روشن کند و بعد گمان داشت که با سکندریانان بپردازد.

از همین قسمت اخیر معلوم و روشن میشود که شیخ در مقابل بغدادیین اسکندرانیین را در آن کتاب عظیم قرار داده و قبلاً هم گفته است علمایی را که در این کتاب میخواهد بین آنان انصاف دهد و داوری کند بر دو دسته مغربیین و مشرقیین تقسیم کرده، پس آیا مشرقیین همان مفسرین بغدادی ارسطو و مغربیین همان شارحان اسکندرانی و غربی ارسطو امثال اسکندرو نامسطیوس و یحیی نیستند و اگر مطلب دیگری ازین سخنان بر میآید چیست؟

همین نکته را که از مطالعه در قول ابن سینا بر میآید این ابی اصیبه درک کرده و در فهرست آثار ابو علی آورده است:

« کتاب الانصاف عشرون مجلده شرح فيه جميع كتب ارسطوطاليس و انصف فيه بين المشرقيين والمغربيين » در اینجا هم می بینیم که در کتاب الانصاف شرح اقوال ارسطو آمده و شیخ بین مشرقیین و مغربیین (نسبت باختلاف در این شرح و تفاسیر) داوری کرده است.

اکنون برای آنکه ابهام موضوع برای ناقد محترم بیشتر از میان برود میپردازیم بمطالعه در دو قسمت «شرح کتاب اللام» و «التعليقات علی حواشی کتاب النفس لارسطوطاليس» که بظن قریب یقین بازمانده هائی از کتاب الانصاف هستند.

چنانکه دیدیم شیخ گفته است در آنچه از کتاب الانصاف که نوشته بود موارد ضعف و تقصیر بغدادیین را نشان داده است. حالا ببینیم در شرح کتاب اللام و در تعلیقات خود بر شرح کتاب النفس ارسطو ازین بغدادیین چگونه اسم میبرد. شیخ در این اجزاء همواره سخن از مشرقیین میگوید (چنانکه در نامه کتبا گفته بود که در آن قسمت از کتاب الانصاف که نوشته است موارد ضعف بغدادیین را نموده است) علی الخصوص در تعلیقات بر شرح کتاب النفس ارسطو بارها اسم مشرقیین آمده است که در شرح قول ارسطو چنین و چنان گفته اند و شیخ گاه هم سخنان آنان را رد کرده و موارد ضعف اقوالشان را نشان داده و همچنین موارد اختلافشان را با مغربیین ذکر کرده است مانند:

«... ثم قال (ارسطوطاليس): كذلك حال البری، من الهیولی وقد ظن بعض اصحاب ارسطو ان البری، من الهیولی بحیان يكون عقله للباطن الذي لا غلط فيها وان لا يكون بينه وبين المركبات سبب. قالوا ايضا لان الموجبة والسالبة معقولان معا وعقل السلب والعدم يجعل العقل بالقوة. قال المشرقيون العجب من قولهم ان العقل لا يعقل التركيب لان التركيب يمكن أن يقع فيه غلط فنقول اذا كان طبيعة الشيء يعقل الاشياء كما هي ولم يعالطه ما بالقوة، لم نخش عليه ان يغلط في عقل المركب بل كان عاقلا للبيسط من غير غلط وللمركب من غير كذب لانه يعقل منه العاقد وعقله السلب والعدم لا يضره والعجب انهم يقولون ان منافع اعضاء الحيوان و اجزاء النبات والحكم في تركيب الكل مصدر من الامر الهی وعن حکمته علوية. ثم يقولون لا الشرور ولا الضرورة ولا المركبات معقولة وكثير من تلك لا تكون مقصودة مالم يعقل لضرر ولم يعقل مركب.»

جای دیگر که بحث مفصلی در قول به بقاء نفس ناطقه در شرح قول ارسطو و بیان مذهب او کرده، گفته است که:

فیلزم من جمیع هذا البحث والتفصیل ان النفس، الاصل الذى فیتا، الواحد الذى هو مبدأ
 لجميع القوى الاخر هو الذى یبقی و یفارق . وان هذا هو مذهب الرجل (ای ارسطو) و اما كيف
 تكون النفس الاصل فیما هو غیر الانسان و كيف یكون، ما یظن انه الا ان منبت عن اصل، اصلا فی غیره
 فان ذلك المباحث التي من شأنها ان یفرد لها قول . و یجب ان یعلم ذلك من كلام المشرقیين
 و مانند :

«... و تجب ان تعلم ان ارسطو توقع ان یعلم من هذا الموضع ان العقول لا یلحق بقوة جسمانية
 وان النفس العاقلة جوهر غیر جسمانی و لا منطبع فی جسم ، و انما یبینه و بین الجسم علاقة اخرى ، فهو
 بعد هذا لا یشتغل بانبات ان النفس العاقلة تفارق اولاً تفارق . و انما یشتغل بأن ای قوى النفس یصحها
 اذا فارت . و ذلك فی الثالثة من مقالات الكتاب و یجب ان تعلم انه قد بقی فی تفهیم هذا البرهان
 ههنا ههنا ، واحد و هو ان الإدراك العقلي یكون بأخذ صورة معقولة مطابقة لصورة الشئ، الذى یقال انه
 عقل و لیكن هذا دیناً و مستبعد هذا فی كتب المشرقیين»

در پایان شرح مقالة اللام از كتاب الحروف ارسطو این سخن قابل توجه است :
 «... و لذلك تقع العاهات و التشوهات فی الامراض لما یلزم من ضرورة المادة الناقصة التي
 لا تقبل الصورة علی كمالها الاول و الثاني ، بل اما ان لا تقبلها اصلا او تقبل منها الكمال الاول دون
 الثاني . و لیطلب كمال هذا الكلام و تمامه من المشرقیين ثم انه (ای ارسطو) یقول و صدقاً یقول انان
 لم یفیر الامور علی هذا النهج الا ضرورة الي ان تقع فی مجالات وقع فيها الذى قبلنا...»
 این چند مورد برای نمونه ذکر شده و از ذکر موارد متعدد دیگر برای احتراز از ملول
 ساختن خواننده خود داری میگذرد . با دقت در موارد مختلف اوزن دو کتاب یا دو جزء از
 كتاب الانصاف معلوم میشود که مراد از مشرقیین فلاسفه مشاء حوزه علمی بغداد یا مشابه آن
 حوزه اند که در اقوال ارسطو و شارحان او بحث و تحقیق و اظهار نظر میکرده و گاه برد
 و ایراد آنها مبادرت میجسته اند نه آنچنانکه برخی اندیشیده اند در مسائل خاص ابتکاری و بی
 سابقه ، و کسانی که در تاریخ علوم عقلی درد نیای قدیم مطالعه کرده و از سیر علوم یونانی
 و اسکندرانی اطلاع داشته باشند مطلقاً بچنین توهم و اشتباهی دچار نخواهند شد .
 از این ایراد ناقد که بگذریم میرسیم با استنباطات دیگری که از کلام ابن سینا در نامه
 بکنا و در مقدمه منطق حکمة المشرقیين کرده است که جز اشتباه در فهم مقصود بوعلی چیزی
 دیگر نیست مثلا عبارت :

«والذى ذكره من اختلاف الناس فی امر النفس والعقل و تبلدهم و ترددهم فیه لا سیما
 البله النصاری من اهل مدينة السلام» هیچگونه یاوری با ثبات نظر ناقد نمی کند بلکه با مختصر
 تعمق در قولی که از ابوعلی نقل کرده ایم معلوم میشود که او در کتاب الانصاف ضعف عقیدت
 همین دسته از مشرقیین و نظایر ایشان را که در باب اصطلاحات ارسطو و اصحاب قدیم او دچار
 اشتباهاتی شده بودند مورد توجه قرار داده و سخنان آنان را مردود دانسته است .

عبارت «لكن ذاك قد كان یشتمل علی ضعف البغدادية و تقصیرهم و جهلهم» دنیا له سخنی
 است که بدون اطلاع از مقدمه نمیتوان حکمی درباره آن کرد و معنی این کلام را در پایان عبارتی
 که از شیخ نقل کرده ایم باید یافت نه بتنهائی و سر و پا بریده ؛ - و نیز از عبارت « فقد بلینا
 برقة منهم عاری الفهم کانهم خشب مسنده» اصلاً منظور ناقد استفاده نمیشود و عبارت «لانیالی
 من مفارقة نظهر مثالها الفه متعلمو كتب اليونانيين القاعن غفلة و قلة فهم» ربطی با این ندارد

که مشرقین بیروان ارسطو یا شارحان آثار او در حوزه علمی بغداد و حوزه‌های مشابه آن باشند یا نه

تنهایی مورد میماند که محتاج توضیح است و آن اینکه «لا یبعدان یکون له عند المشرقین اسم غیره». ناقد خواسته است از کلمه مشرقین در اینجا بسبب آنکه منطبق نزد آنان اسم دیگری مسکن بوده داشته باشد، این معنی را استفاده کند که مشرقین شارحان آثار ارسطو نبوده اند. علاوه بر آنکه تسمیه علم منطق با سنی دیگر در نزد مشرقین دلیلی برای مدعای وی نخواهد بود، این نکته را باختصار تمام باید یاد آورد که چون منطق ارسطو در حوزه اسلامی با دشمنی و معاندت سخت‌مترعین و بعضی طبقات دیگر مواجه شده بود، کسانی که بآن اشتغال می‌جستند گاه آنرا بنامهایی دیگر می‌خواندند در حالی که اصل موضوع آنرا بنحوی که صاحب علم منطق یعنی ارسطو ایجاد کرده و فروریوس مدخل خود را بر آن نوشته بود قبول داشته و مورد بحث و مطالعه قرار می‌داده‌اند و در این باب بهتر است به مقاله فاضله گلندز بهر عنوان :

Stellung der alteislamischen Orthodoxie zu den antiken Wissenschaften

که اصل آن در نشریه تحقیقات فرهنگستان سلطنتی علوم پروس و ترجمه آن در التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیه آمده است رجوع کردنا اشکال بکلی مرتفع و معلوم گردد که واقعا هم منطق در نزد بیروان ارسطو و شارحان آثار او در مشرق گاه با ساسانی دیگر خوانده شده است و این تسمیه منطق با ساسانی دیگر حتی بعد از ابن سینا و در نزد کسانی که با فلسفه ارسطو هم ممکن نبود سروکاری نداشته باشند معمول بود .

(اما آنچه ابن سبئین اندلسی آورده است :

«ویرعزم [ابوعلی] انه ادرك الفلسفة المشرقية و لو ادرکها لتضوع ریحها علیه و هو فی الامین العجوة . . . واحسن ماله فی الالهیات و التنبیہات و الاسارات و مارمزه فی حی بن یقظان و علی ان جمیع ماذکره فیها هو من مفهوم النوامیس لافلاطون و کلام الصوفیه . . . ارقبیل اشتباهاتی است که از اواخر قرن ششم بعد تا عهد حاضر رائج و مبتنی است بر خطله معنی «مشرقیه» با «اشراقیه» و یا اگر آنرا خلطی میان این دو معنی ندانیم باید قبول کنیم این اصطلاح ارتباطی با ابوعلی ندارد چه او بنا بر آنچه از شروح آثار ارسطو و انصاف میان شراح مختلف در آن کتب بر می‌آید مشرقیون و مشرقیین را معنی دیگر گرفته و نیز حکمة المشرقیه بنا بر آنچه از قسمت چاپ شده آن بر می‌آید و نیز چنانکه از قسمت غیر منتشره آن مشهود است (۱) شامل مباحث عرفانی نیست مگر در آن موارد که ابوعلی پس از اثبات اتصال نفوس زکیه با عقل فعال وارد در حقایق عرفانی میشود پس اصطلاح (حکمة المشرقیه) اگر در نزد حکما و نویسندگان غیر از ابوعلی معنی حکمت اشراقی بدهد چنانکه گفته ایم مر بوطا با بوعلی نیست و اگر ناقد می‌خواهد معنی اصطلاح ابن سبئین را بهتر بفهمد شایسته است بهمین اصطلاح در کلام هموطن ابن سبئین یعنی ابن طفیل (متوفی بسال ۵۸۱) در آغاز کتاب حی بن یقظان مراجعه کند . ابن طفیل گفته است :

«سألت ایها الاخ الکریم الصفی العمیم منحک الله البقاء الابدی و اسمک السمد السرمدی ان ابث الیک ما امکننی بشه من اسرار الحکمة المشرقیه التي ذکره الشیخ الامام الرئیس ابوعلی بن سینا . . .»

نالیبودانשמند سابق الذکر این مورد را هم در مقاله خود کاملاً مورد بحث قرار داده و اشتباهاتی را که در آثار چند تن از خساورشناسان از همین اشاره و اشاراتی از قبیل آن پیدا شده بدقت نشان داده است. از این عبارت این طفیل و از موضوعی که در کتاب خود بزعم خویش در شرح اسرار حکمة المشرقیة ابن سینا پیش گرفته است معلوم میشود که او حکمة المشرقیة را بمعنی حکمت اشراق تلقی کرده و اسراری را که خواسته است توضیح دهد از قبیل اسرار است که شیخ در کتابهای رمزی خود مانند حسی بن یقطان و رساله الطیر و سلامان و ابسال در پیش گرفته و مبتنی بر رموز عرفانی است و مطالب آنها با آنچه در منطق المشرقیین و سایر اجزاء حکمة المشرقیة دیده میشود مغایرت دارد.

با دقت در کلام ابن سبعین نیز همین معنی مستفاد از آن بشیکی معلوم میشود که این مرد اندلسی مانند سلف خود فلسفه المشرقیة را در معنایی غیر از آنچه ابن سینا میاندیشیده است و بکار برده و آنرا حکمت اشراقی دانسته است این تعبیر هم با زر بطی تعبیر ابن سینا در این مورد ندارد. نکته گفتمنی آنست که تمام اشکالات ناقد در باب کلمة مشرقیین و حکمة المشرقیة حکم اجتهاد در مقابل نص دارد، زیرا علاوه بر آنکه چندین جایز فحوای کلام ابن سینا بمعنی اصطلاح مشرقیین فهمیده میشود علاوه بر آنکه آن حکیم بزرگ اصطلاح مذکور را در موارد متعدد از شروح خود بر آثار ارسطو ضمن توضیح عقاید شارحین کلام او آورده است، کتاب حکمة المشرقیة وی هم که تقریباً بتمامی موجود میباشد، اختلاف کلی و اساسی میان آن و حکمت مشاء بنحوی که در سایر آثار ابوعلی مورد بحث قرار گرفته است ندارد، حتی در تقسیم علوم از معاصرین ما کسی که در سایر کتب حکمة المشرقیین مطالعه‌ی کرده است الاب جورج شحاته قنواتی است که اطلاع او از عقاید و وفات ابن سینا مشهور است. وی اجزاء کتاب حکمة المشرقیة را در کتابخانه خانة ایا صوفیه (شماره ۲۴۰۳) و نور عثمانیه (شماره ۴۸۹۴) و کتابخانه بودلن نشان داده و گفته است «... وهو یحوی الاجزاء الاربعة للفلسفة کسائر کتب ابن سینا الشاملة (مثل الشفاء والنجاة والهدایة) المنطق و الطبیعیات و الرياضیات و الالهیات ...».

انتقادی مذکور، ناقد نسبت تسامح و عدم مدافعه در ترجمه کلمات را بحقیق داده و ایراداتی در ترجمه مقدمه منطق المشرقیین بر بنده وارد دانسته است این ایرادات غالباً بر اثر اختلاف سلیقه برای وی پیش آمده یا بر اثر اختلاف او در درک معنی جمله یا من و یا در نتیجه آنکه او بمعانی تحت اللفظ کلمات و اکتفا کرده است و حال آنکه مراد من از آن ترجمه نه ترجمه ادبی و بتمام معنی منطبق بر اجزاء عبارات اصلی بود و نه ترجمه تحت اللفظ عبارات. بلکه بنا بر عادتی که در اینگونه موارد جاریست، بیشتر بترجمه آزاد عبارات توجه داشتیم و مقصود آن بود که قصد کلی شیخ را در آن مقدمه بخواننده بفهمانم و معانی اصلی را در ترجمه ساقط نسازم و ظاهر این اصل در مقاله محفوظ مانده است، چنانکه در همه موارد مذکور مقاله ناقد محترم این حقیقت روشن است و گویا بهتر آن بود که ناقد بجای همه زحماتی که در این مورد کشیده بود خود بترجمه تحت اللفظ و کلمه بکلمه اصل عبارات ابن سینا بحدت میسرود نام معلوم شود. که نتیجه مطبوعی از آن نخواهد گرفت از خداوند توفیق کاره‌بست و سودمند را برای همه آرزو میکنم.